

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره سی و سوم، تابستان ۱۳۹۳: ۵۶-۳۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۲۰

تحلیل سفر اسکندر در دارابنامه طرسوسی بر اساس کهن‌الگوی «سفر قهرمان» جوزف کمپبل

رحمان ذبیحی*

پروین پیکانی**

چکیده

تحلیل روایات کهن از رهگذر کهن‌الگوی «سفر قهرمان» که جوزف کمپبل ارائه کرده، از رویکردهای مهم نقد کهن‌الگویی است. یکی از روایات مهم سفر اسکندر، روایت داراب‌نامه طرسوسی است. حوادث این سفر، با مدد از اجزای کهن‌الگوی «سفر قهرمان» کمپبل چون عزیمت، دعوت، امداد غیبی، تشریف، جاده آزمون، زن وسوسه‌گر، برکت نهایی، بازگشت، دست نجات و... قابل تحلیل است. مهم‌ترین مرحله سفر قهرمان در بخش عزیمت، دعوت به سفر توسط ارسطاطالیس در نقش کهن‌الگوی پیر داناست. غلبه بر دارا به عنوان نگهبان آستان نخستین، رویارویی با بوران‌دخت در نقش زن وسوسه‌گر و سپس ازدواج با او و تبدیل وی به آنیمای مثبت در بخش جاده آزمون، جست‌وجوی آب حیات به عنوان برکت نهایی، دیدار با فرشتگان و رسیدن به مرحله‌ای پیامبرگونه، دیدن عجایب و غرایب و فرمانروایی بر جهان از مراحل مهم سفر قهرمان در روایت طرسوسی است. پژوهش حاضر بیانگر دیگرگشت‌حادثه‌ای تاریخی به چارچوب‌های اساطیری و حماسی است. با این چارچوب می‌توان به خوانشی جدید از این روایت دست یافت.

واژه‌های کلیدی: داراب‌نامه طرسوسی، کهن‌الگوی سفر قهرمان، جدایی، تشریف و بازگشت.

rahmanzabih@yahoo.com

p.paykani1@gmail.com

* نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام

مقدمه

رواج رویکردهای جدید در نقد ادبی، راه را بر خوانش‌های جدیدی از متون گشوده است. یکی از این شیوه‌ها، نقد اسطوره‌شناختی یا کهن‌الگویی است. در این شیوه منتقد، کهن‌الگوها را در آثار ادبی تجزیه و تحلیل می‌کند. کهن‌الگو^۱ اصطلاحی است که از روان‌شناسی تحلیلی یونگ به نقد ادبی راه یافته است. کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱ م) روان‌شناس شهیر سویسی، علاوه بر ناخودآگاه فردی که شامل تجربیات فراموش‌شده شخص است، به بخش دیگری از ناخودآگاه روان انسان که آن را ناخودآگاه جمعی نامیده است، اعتقاد دارد (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۸). به باور یونگ، ناخودآگاه جمعی شامل سطح ژرف‌تر روان آدمی است و «دارای ویژگی غیر شخصی و جهانی است و بنابراین در همه ما یکسان است. چیزی فراتر از شخصی است که قبل از ما وجود داشته و شامل تصاویر ذهنی کهن از نیاکان ماست» (پالمر، ۱۳۸۸: ۱۶۶). این تصاویر ذهنی کهن در خواب‌ها، اساطیر، هنر و... آشکار می‌شوند. اسطوره‌ها از اصلی‌ترین زمینه‌های نمود کهن‌الگو به شمار می‌آیند؛ زیرا «اسطوره چون به اعمال موجودات فراطبیعی و تجلی قدرت‌های مقدس آنان می‌پردازد، برای اعمال برجسته انسان نیز الگویی نمونه‌وار می‌شود» (وارنر، ۱۳۸۷: ۱۶). از کهن‌الگوهای رایج در اساطیر می‌توان به کهن‌الگوی آفرینش، باروری، قهرمان و سفر قهرمان اشاره کرد.

قهرمان، تجلی آرزوهای بشر برای غلبه بر مشکلات و موقعیت‌های دشوار است. «اسطوره قهرمان، رایج‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اسطوره‌هاست. هر چند اسطوره‌ها در جزئیات بسیار متفاوتند، هر چه بیشتر موشکافی کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم که ساختارشان بسیار شبیه یکدیگر است و هر چند توسط گروه‌ها یا افرادی که هیچ‌گونه رابطه مستقیم فرهنگی با یکدیگر نداشته‌اند، آفریده شده‌اند، همگی الگویی جهانی و مشابه دارند» (یونگ، ۱۳۷۸: ۱۶۲). عقیده یکسان بودن ساختار اساطیر، یادآور نظریه پراپ درباره ساختار قصه‌های پریان است. به اعتقاد پراپ، ساختمان تمام قصه‌های پریان یکسان (پراپ، ۱۳۸۶: ۲۰۷) و شخصیت‌های متعدد داستان، قابل تقلیل به هفت شخصیت

1. archetype

است و خویشکاری این شخصیت‌ها از الگوی خاصی پیروی می‌کند (پراپ، ۱۳۸۶: ۱۶۲). «اتو رنک^(۲)» نیز با بررسی زندگی قهرمانان به نتیجه مشابهی دست یافته است. وی «در اسطوره تولد قهرمان، در بررسی حدود هفتاد قهرمان مختلف از جمله موسی، هرکول، ادیپ، زیگفرید و عیسی، عناصر اصلی را عناصر تشکیل‌دهنده چیزی می‌یابد که برایش اصطلاح «داستان معیار قهرمانی‌ها» را وضع کرده است» (گرین، ۱۳۸۵: ۱۶۷). از دید او، تولد و زندگی قهرمانان از الگوی خاصی پیروی می‌کند و عناصر تشکیل‌دهنده این الگو کمابیش در زندگی هر قهرمانی وجود دارد.

پس از رنک، «جوزف کمپیل» (۱۹۰۴-۱۹۸۷ م) اسطوره‌شناس و نویسنده امریکایی، نظریه «اسطوره یگانه» را ارائه کرد. او معتقد است که «توالی اعمال قهرمان از الگوی ثابت و معینی تبعیت می‌کند که در تمامی داستان‌های جهان در دوره‌های گوناگون قابل پیگیری است. شاید بتوان گفت یک قهرمان کهن‌الگویی وجود دارد که در سرزمین‌های گوناگون توسط گروه‌های کثیری از مردم نسخه‌برداری شده است» (کمپیل، ۱۳۷۷: ۲۰۶). تمرکز اسطوره یگانه، بر سفر قهرمان است که کمپیل آن را هسته نظریه خود می‌داند (کمپیل، ۱۳۹۲: ۴۰). وی با تحلیل سفر قهرمانان گوناگون، عناصر موجود در این سفرها را دسته‌بندی کرد و در قالب الگویی ارائه نمود:

«قهرمان اسطوره‌ای... به راه می‌افتد و به سوی آستان سیر و سلوک کشیده می‌شود... در آنجا با سایه‌ای مواجه می‌شود که از گذار نگاهبانی می‌کند. قهرمان ممکن است این نیرو را شکست دهد... یا اینکه نیروی مخالف او را می‌کشد... در آن سوی آستان، قهرمان در جهانی سفر می‌کند که... سرشار از نیروهایی است که... بعضی از این نیروها به شدت او را تهدید می‌کنند (آزمون‌ها) و بعضی دیگر با امدادهای جادویی به یاری او می‌آیند (امدادها)... مشقتی عظیم را تحمل می‌کند و در عوض پاداشی می‌گیرد. پیروزی ممکن است به صورت وصلت با خدایانو... و یا به صورت قبول شدن در درگاه پدر... یا به صورت خدایگون شدن خود قهرمان... یا به صورت ربودن برکت... باشد... آخرین کار، بازگشت است... در آستان

بازگشت، قهرمان باید نیروهای ماورایی را پشت سر بگذارد و از قلمرو وحشت خارج [شود] (کمپیل، ۱۳۹۲: ۲۵۲).

الگوی کمپیل از سه بخش اصلی عزیمت، آیین تشرّف و بازگشت تشکیل شده است و هر کدام از این بخش‌ها دارای چند قسمت مجزاست. بخش اول، جدایی و یا عزیمت نام دارد که مراحل آماده شدن قهرمان برای سفر و نیز قسمت‌های آغازین سفر را در برمی‌گیرد: «۱- دعوت به آغاز سفر یا آشکار شدن نشانه‌های دعوت الهی برای انجام وظیفه‌ای خاص ۲- ردّ دعوت یا فرار حماقت‌بار از دست خدایان ۳- امداد غیبی یعنی یاری و امدادی که از غیب به کمک آن کس می‌آید که قدم در راه تعیین‌شده گذاشته است ۴- عبور از نخستین آستان ۵- شکم نهنگ یا عبور از قلمرو شب» (همان: ۴۵).

بخش دوم سفر یعنی تشرّف به رویارویی قهرمان با موانع اختصاص دارد که در خلال آن، قهرمان به کمال می‌رسد. این بخش شامل شش مرحله است: «۱- جادهٔ آزمون‌ها یا صورت خطرناک خدایان ۲- ملاقات با خدایانو یا باز پس گرفتن نشاط دوران کودکی ۳- زن به عنوان وسوسه‌گر یعنی درک تجربهٔ عذاب ادیب ۴- آشتی با پدر ۵- خدایگون شدن ۶- برکت نهایی» (همان).

بخش سوم الگو یعنی «بازگشت قهرمان» شامل این موارد است: «۱- امتناع از بازگشت و یا انکار جهان ۲- فرار جادویی یا فرار پرومته ۳- رسیدن کمک از خارج ۴- عبور از آستان بازگشت یا بازگشت به دنیای عادی ۵- ارباب دو جهان ۶- دستیابی به آزادی در زندگی یا ماهیت یا عملکرد برکت نهایی» (همان: ۴۶).

این مراحل کمابیش در سفر قهرمانان مختلف دیده می‌شود و کمپیل معتقد است که «اگر یکی از عناصر کهن‌الگویی از یک داستان، افسانه، آیین و یا اسطورهٔ فرضی حذف شده باشد، حتماً به گونه‌ای تلویحی به آن اشاره شده است» (همان: ۴۷).

در حوزهٔ ادب فارسی، پژوهش‌هایی بر اساس نظریهٔ کمپیل انجام گرفته است؛ از جمله «بررسی ساختار هفت‌خان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان» (قربان صباغ، ۱۳۹۲: ۲۷-۵۶) که داستان سفر رستم به مازندران و گذار او از خان‌های مخوف را با

استفاده از الگوی کمپیل تحلیل کرده است. این پژوهش به توالی قسمت‌های الگوی سفر قهرمان پایبند نبوده و ترتیب مورد نظر کمپیل در خلال پژوهش را رعایت نکرده است. مقاله دیگری که با موضوع هفت‌خان رستم نگاشته شده، «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمپیل در هفت‌خان رستم» (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۲: ۱۶۹-۱۹۷) است که به طور تلفیقی از نظریات یونگ و کمپیل در تحلیل هفت‌خان رستم بهره گرفته است. همچنین در «سفر قهرمان در داستان حمام بادگرد بر اساس شیوه تحلیل کمپیل و یونگ» (حسینی و شکیبی ممتاز، ۱۳۹۱: ۳۳-۶۳)، داستان حمام بادگرد از کتاب حاتم‌نامه، با استفاده از نقد اسطوره‌شناختی بررسی شده است.

اما تاکنون پژوهشی درباره تحلیل سفر اسکندر به روایت طرسوسی بر اساس نظریه کمپیل صورت نگرفته است و گفتار حاضر به شیوه تحلیلی-توصیفی بر آن است تا این داستان را از منظر کهن‌الگوی سفر قهرمان بررسی کند. میزان انطباق سفر اسکندر به روایت طرسوسی بر الگوی سفر قهرمان کمپیل و ارائه خوانشی جدید از این روایت از منظر نقد کهن‌الگویی، مسئله اصلی پژوهش حاضر است.

سفر اسکندر

سفر اسکندر، یکی از مشهورترین و طولانی‌ترین نمونه‌های سفر در ادبیات ایران و جهان است. روایات متعددی از این سفر در دست است که ریشه آنها به داستان اسکندر نوشته «کالیستن دروغین» برمی‌گردد. کالیستن واقعی، تاریخ‌نگار اسکندر به دست وی کشته شد. با کشته شدن او، نویسندگانی یونانی از مجموعه روایات عجیب و خاطرات همراهان و سپاهیان اسکندر کتابی نگاشت. این نویسندگان به کالیستن دروغین شهرت یافت و کتاب او منشأ بسیاری از روایات و اخبار مرتبط با اسکندر گشت (عرفان‌منش، ۱۳۸۹: ۳۴۶).

بازتاب حوادث سفر اسکندر و جهان‌نگشایی‌های او در ادب فارسی چشمگیر است. «فردوسی در شاهنامه، نظامی در اسکندرنامه، امیر خسرو دهلوی در آیین اسکندری، عبدالرحمن جامی در خردنامه و کسانی چون عتابی تکلو و ثنایی مشهدی به نظم اخبار اسکندر پرداخته‌اند» (ابن ابی‌البرکات، ۱۳۸۹، مقدمه مصحح: ۱۷). همچنین وقایع این سفر در

۳۸ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و سوم، تابستان ۱۳۹۳

آثار منثور از جمله در اسکندرنامه منثور، دارابنامه طرسوسی و... بیان شده است و هر چند بین آنها اختلافاتی وجود دارد، چارچوب اصلی همه آنها، لشکرکشی اسکندر به سرزمین‌های دوردست است.

«داراب‌نامه» ابوطاهر طرسوسی از متون ارزشمند فارسی است. هر چند برخی در باب زمان تألیف آن تردید کرده‌اند (رشنوزاده، ۱۳۸۳، ج ۶: ۳۲)، باید آن را متعلق به قرن ششم دانست (طرسوسی، ۱۳۵۶، مقدمه مصحح: پانزده). کتاب علاوه بر فواید بسیار از جهت اشتغال بر آداب و رسوم و باورها، از آثار ارزشمند نثر فارسی نیز محسوب می‌شود. روایت سفر اسکندر در آن هر چند از تخیل مؤلف مدد گرفته است، هسته آن در کلیات با دیگر اسکندرنامه‌های منظوم و منثور، واجد اشتراکات بسیار است.

اسکندر در داراب‌نامه، همانند روایت شاهنامه فردوسی، فرزند داراب، پادشاه ایران و ناهید، دختر فیلقوس قیصر روم است^(۳). داراب پس از ازدواج با ناهید، او را به روم بازمی‌گرداند و بارداری ناهید پنهان می‌ماند و او مجبور می‌شود دور از چشم دیگران اسکندر را به دنیا آورده و رها کند. بزی^(۴) اسکندر را شیر می‌دهد و پیرزنی او را بزرگ می‌کند. اسکندر سرانجام جانشین فیلقوس می‌شود. و چون دارا بر جای پدر (داراب) می‌نشیند و باج سالیانه را از روم طلب می‌کند و منکر برادری اسکندر می‌شود، اسکندر به پیشنهاد ارسطاطالیس به ایران حمله می‌کند و با دارا روبه‌رو می‌شود. با خیانت وزیران، دارا کشته می‌شود و روشنگ (بوران‌دخت)^(۵)، دختر دارا فرمانده ایرانیان می‌شود و در جنگ‌های متعدد، سپاهیان اسکندر را شکست می‌دهد؛ اما سرانجام با اسکندر صلح می‌کند و همسر وی می‌شود. اسکندر از ایران به هند می‌رود و پس از فتح هند و رفتن به نقاط دوردست، با حوادث متعددی چون نبرد با سگساران و گلیم‌گوشان و دیوان، رسیدن به جزیره جادوان و مبارزه با ابکر جادو و قوم یاجوج و ماجوج روبه‌رو می‌شود. سپس با همراهی خضر و الیاس به جست‌وجوی آب حیات می‌رود؛ اما ناکام بازمی‌گردد و از دنیا می‌رود. این سفر پرماجرا و طولانی با توجه به الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل از بخش‌های زیر تشکیل شده است:

عزیمت

جدایی قهرمان از دنیایی که در آن متولد شده و به آن خو گرفته است، غالباً آسان نیست. قهرمان مرحله به مرحله از دنیای خویش جدا می‌شود. کمپبل مجموع این مراحل را عزیمت خوانده است (کمپبل، ۱۳۹۲: ۴۵-۴۶). عزیمت شامل مراحل پیش از سفر و مراحل اولیه سفر است. این مراحل در سفر اسکندر به این شرح است:

دعوت به آغاز سفر

شکست فیلقوس از داراب و پذیرش پرداخت خراج سنگین سالیانه به ایران، مشکل عمده‌ای است که نهایتاً به شروع سفر اسکندر می‌انجامد. پس از مرگ فیلقوس، اسکندر حاضر به پرداخت باج نیست و خود را فرزند داراب می‌داند. اما دارا می‌گوید: «این ممکن نبود که این چنین بود و داراب این اردشیر را جز من فرزندی نیست و فرزند او منم که همانم پدر گرفته‌اند مرا» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۴۴۱).

انکار دارا بر اسکندر دشوار می‌آید و با ارسطاطالیس در این باره مشورت می‌کند. ارسطاطالیس، اسکندر را به سفر ترغیب می‌کند. غالباً در آغاز سفر، شخص یا ندا یا خوابی نقش دارد و قهرمان را به سفر دعوت یا ترغیب می‌کند. کمپبل، این شخص یا ندا را پیک می‌خواند. پیک «نمادی مقدماتی از نیروهایی است که وارد بازی خواهند شد... پیک ممکن است انسان را به تعهدی بزرگ و تاریخی بخواند... این ندا بیانگر بیداری خویشتن است» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۶۰-۶۱). علاوه بر نقش ارسطاطالیس، رؤیای اسکندر نیز بی‌تأثیر نیست. اسکندر در خواب می‌بیند شخص غول‌پیکری شده است که آفتاب و ماه را در دستان خود دارد و ناگهان قطره‌ای از آسمان می‌چکد و مرغی قبل از اسکندر آن را می‌خورد. ارسطاطالیس در تعبیر این خواب می‌گوید: تو «به گرد جهان خواهی گشتن و آب حیات طلب کنی و آن آب بوینی و لیکن دیگری بخورد و تو نخوری ولیکن همه جهان بر تو مسلم گردد» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۴۳۵). بنابراین هم ارسطاطالیس و هم رؤیای اسکندر در حکم پیک دعوت‌کننده به آغاز سفر هستند.

ردّ دعوت

دعوت به سفر گاه با پذیرش قهرمان همراه نیست. غالباً او در ابتدا از پذیرش دعوت سر باز می‌زند. «علت ردّ دعوت این است که فرد نمی‌خواهد از چیزهایی که به آن علاقه‌مند است، دست بکشد» (کمپیل، ۱۳۹۲: ۶۷-۶۸). هنگامی که ارسطاطالیس از اسکندر می‌خواهد که: «برو میراث بطلب که یک نیمه از ایران تو را و یک نیمه او را» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۴۴۳)، اسکندر این دعوت را نمی‌پذیرد و از ارسطاطالیس می‌خواهد که ابتدا او به نزد دارا برود. پس از بازگشت ارسطاطالیس (همان: ۴۵۵)، اسکندر دعوت را می‌پذیرد و به ایران لشکر می‌کشد (همان: ۴۵۶).

امداد غیبی

توفیق اسکندر در این سفر مانند دیگر قهرمانان مرهون نیروهای حمایت‌گر است. «در بسیاری از افسانه‌ها، قدرت‌های پشتیبان یا نگاهبانان، ناتوانی اولیه قهرمان را جبران می‌کنند و وی را قادر می‌سازند تا عملیات خود را که بدون یاری گرفتن از آنها نمی‌تواند انجام دهد، به سرانجام برساند» (یونگ، ۱۳۷۸: ۱۶۴). نیروی پشتیبان که غالباً به شکل عجوزه یا پیرمردی بر قهرمان ظاهر می‌شود (کمپیل، ۱۳۹۲: ۷۵)، نمادی از «خود»^(۶) و «معرف دانش، تأمل، بینش درونی، خرد و هوشمندی... است و افزون بر این حتی خصوصیات اخلاقی دیگران را هم محک می‌زند و بر اساس این آزمون، هدایایی می‌دهد» (گرین، ۱۳۸۵: ۱۶۵). این شخصیت که جلوه‌ای از کهن‌الگوی پیر داناست (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۴)، در داراب‌نامه شامل اشخاص مشهور تاریخی است؛ اما میان سیمای آنها و واقعیات تاریخی فاصله بسیار است. «در داراب‌نامه، تاریخ کاملاً با افسانه آمیخته است» (عرفان‌منش، ۱۳۸۹: ۱۲۷) و آمیختگی تاریخ و افسانه در این اثر، در مورد پیران دانا به اوج خود می‌رسد؛ زیرا طرسوسی کسانی چون ارسطاطالیس (ارسطو)، افلاطون، خضر، الیاس و لقمان را که در تاریخ و افسانه، در زمان و مکانی بسیار متفاوت زیسته‌اند، در کنار اسکندر گرد آورده است.

ارسطاطالیس (ارسطو)، استاد اسکندر در صومعه‌ای زندگی می‌کند که «بعد هر بیست روزی از صومعه بیرون آمدی و بر در صومعه او دکانی کرده بودند و هر چه در

شهر التون مردمی بودندی، بیامدندی تا در میان ایشان داوری کردی. آنگاه همه برفتندی تا بیست روز دیگر. هم برین صفت روزگار می گذاشت و خدای عزوجل را شکر می گفت و عبادت می کرد» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۳۹۲-۳۹۳). او در بسیاری از حوادث زندگی اسکندر نقش راهنما دارد. یکبار هم شاگرد خود را نفرین می کند که «یزدان پاک عزوجل تو را بی بهره گرداند از آنچه از من آموختی... چنین گویند که چون عرق از وی [اسکندر] جدا شد، آن همه خبر که به وی بود، از وی بیرون رفت و بعد از آن اسکندر یک حرف از کاغذ نتوانست برخواندن و یکی خواب نتوانست تعبیر کردن که وی چنان شد که مردم نادان» (همان: ۴۴۷).

در واقع دانشی که ارسطاطالیس به اسکندر آموخته بود، همان نیروی جادویی است که یونگ اعتقاد دارد پیر دانا در اختیار فرد قرار می دهد (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۶-۱۱۷). از دیگر پیران دانا در سفر اسکندر می توان به افلاطون (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۳۳۸-۳۳۹)، لقمان (همان: ۴۱۳ و ۴۴۸ و ۵۳۷)، همارپال (همان: ۲۱۶-۲۱۷)، بقراط (همان: ۲۸۳-۲۸۳)، خضر و الیاس (همان: ۴۷۰-۴۷۴) اشاره کرد که هر کدام در بخشی از سفر با او همراه می شوند و در غلبه بر مشکلات راهنمای او هستند.

عبور از نخستین آستان و شکم نهنگ

آستان اول در هر سفر، گذر از مرز بین خودآگاه و ناخودآگاه فرد است. ورود به قلمرو ناخودآگاه، امر دشواری است که با مقاومت نگهبانان آستان دشوارتر هم می شود. نگهبانان آستانه سفر اسکندر، دارا و سپاهیانش هستند که در مرز بین ایران و روم مقابل اسکندر صف آرایی می کنند و اسکندر بر آنها غلبه می کند (همان، ج ۱: ۴۴۱-۴۴۳). طبق الگوی کمپبل، قهرمان در عبور از آستان نخستین همواره کامیاب نیست بلکه گاه «به جای آنکه بر نیروهای آستانه، پیروز شود و یا رضایت آنها را جلب کند، توسط ناشناخته ها بلعیده می شود» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۹۶). ورود به دنیای تاریکی و وارد شدن در دهان ازدها یا نهنگ یا موارد مشابه آن و عبور و بیرون آمدن از آن بیانگر کهن الگوی مرگ و تولد دوباره است. «شکم نهنگ ورود به عصر ظلمت است و واسط میان دو مرحله

۴۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و سوم، تابستان ۱۳۹۳ —————
یا دو کیفیت هستی است... جایگاه تمام تضادهایی است که بر وجود حاکم می‌شود»
(شوالیه، ۱۳۸۸: ۴۸۱-۴۸۶).

ورود به دنیای تاریکی مطلق در چند جا برای اسکندر پیش می‌آید. بار اول، ابری تاریک سراسر مسیر را می‌پوشاند که با قربانی کردن انسان پایان می‌یابد (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۳۹۸). بار دوم، تلاش اسکندر برای دیدن مردمان آبی است. به این منظور با راهنمایی خضر، تابوتی می‌سازند و اسکندر و حاجبش در آن می‌نشینند و وارد دریا می‌شوند: «بفرمود تا صندوقی ساختند چهل گز در چهل گز از آبگینه و سطبری او یک گز. چون تمام شد، بفرمود تا چهار ماهه درو طعام بنهادند... انقیطون حاجب آمد و با او در آن صندوق در رفت... اسکندر دانست که به میان دریا رسید. بفرمود تا آن تابوت را به دریا درافگندند و لنگرها به آب درانداختند... و فرشته‌ای بر وی موکل بود تا آن جانوران دریا آن صندوق را نشکنند» (همان: ۵۸۰). اسکندر پس از دیدار مردمان آبی، به وسیله فرشته یادشده، به خشکی برگردانده می‌شود.

آخرین و مهم‌ترین مورد ورود به تاریکی، روایت مشهور جست‌وجوی آب حیات در ظلمات است. سرزمین ظلمات «از اول چنان بود که از میان نماز شام و نماز خفتن باز چنان شد که کس مر کس را نمی‌دید، مگر کسانی که به خضر نزدیک بودند که خضر گوهر داشت و به روشنایی آن یکدیگر را می‌دیدند» (همان: ۵۸۶).

آیین تشرّف

پس از غلبه بر مشکلات آغازین سفر، قهرمان با مشکلات و چالش‌های اصلی سفر روبه‌رو می‌شود که آن را آیین تشرّف می‌خوانند. بخش آیین تشرّف در سفر اسکندر شامل مراحل زیر است:

جاده آزمون

وظیفه اصلی قهرمان، غلبه بر موانع و دشمنان است. «آنان که خصم طلب هستند، اغلب آدم‌های مشغومی هستند از قبیل غولان و ساحره‌ها و جادوگران» (فرای، ۱۳۷۷: ۲۳۴) که سدا راه قهرمان می‌شوند و کهن‌الگوی سایه را تشکیل می‌دهند. «کهن‌الگوی

سایه، آن بخشی از فرد را مشخص می‌سازد که او ترجیح می‌دهد آشکار نشود. سایه شامل بخش‌های تاریک، سازمان‌نیافته یا سرکوب‌شده فرد است یا به تعبیر یونگ، «هر چیزی که از تأیید آن در مورد خودش سرباز می‌زند و همیشه از طرف آن تحت فشار است از قبیل صفات تحقیرآمیز شخصیت و سایر تمایلات نامتجانس» و نیز دارای کیفیت‌هایی است که با اصول اخلاقی وجدان فرد مغایرند یا اجتماع، آنها را تأیید نمی‌کند و همچنین تکانه‌هایی را فرامی‌خواند که از بخش غریزی و حیوانی ماهیت انسان برخاسته‌اند» (پالمر، ۱۳۸۸: ۱۷۲-۱۷۳).

کید/اور هندی شاه - جادوگری است که سپاه اسکندر با او مواجه می‌شود. وی «موبدی است که هر چه از هفت اقلیم عالم است، همه در فرمان وی است و جمله در کار وی عاجزند و همه جادوان تا به دماوند مسخر وی‌اند» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۱۰۰). کید آور، حاکمی جنگاور است؛ اما در مبارزه با بوران دخت شکست می‌خورد و اسیر می‌شود (همان: ۱۵۱). بوران دخت بر او نگهبانی می‌گمارد. تحقیرهای نگهبان سبب هلاک کید آور می‌شود (همان: ۱۵۲). فور، حاکم بخش دیگری از هندوستان است که با سپاه خود به اسکندر حمله می‌کند اما شکست می‌خورد و کشته می‌شود (همان: ۱۶۸).

یکی از مکان‌های مخوف در سفر اسکندر، شهرستان سیوتان، جایگاه/بکر جادوست. در سیوتان «جادوانند که هر چه در جهان جادوست، همه به زیارت این جادوان آیند و یکی جادوست امیر ایشان که نام او ابکر جادوست و در جادویی نظیر ندارد» (همان: ۴۸۶). جادوهای او بسیار قوی است. جادوی باران و جادو با خون و نیز جادوی ماران^(۷) بی‌شمار از جمله اعمال او بر ضد اسکندر است. شهرستان سیوتان در زلزله‌ای که مددی غیبی برای اسکندر است، با خاک یکسان می‌شود و ابکر جادو می‌گریزد (همان: ۴۹۵). علاوه بر جادوهای شگفت، مردمان و موجودات عجیب^(۸) بسیاری در داراب‌نامه هستند که سد راه اسکندر می‌شوند تا جایی که بخش‌های آخر سفر اسکندر، بیشتر به عجایب‌نامه‌ها می‌ماند. از امور عجیب آن می‌توان «سگسار» (همان: ۳۳۴)، «پیل‌گوش» (همان: ۳۹۵-۳۹۶)، «گرگسار» (همان: ۵۷۲)، «مرغ‌سار» (همان: ۵۷۲) و «دوال‌پا» (همان: ۵۷۱) را برشمرد. اینان نقش شریر را در داستان به عهده دارند و با توجه به اینکه کارکرد شریر، «شرارت، جنگ

۴۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و سوم، تابستان ۱۳۹۳
یا هر صورت دیگری از کشمکش با قهرمان» (پراپ، ۱۳۸۶: ۱۶۱) است، برای اسکندر مشکلات بی‌شماری پدید می‌آورند. همچنین مبارزه با دیوها که درون‌مایه بسیاری از متون حماسی است، بخشی از جاده‌آزمون سفر اسکندر را تشکیل می‌دهد. دیوان از اولین آفریده‌های اهریمن هستند. «اهریمن... باز به تاریکی تاخت. پس دیو آفرید: آن آفریدگان مرگ‌آور مناسب برای نبرد با هرمزد را» (دادگی، ۱۳۶۹: ۳۵).

در داراب‌نامه، دیوان در جزیره‌ای ترسناک و تاریک به نام مهکال زندگی می‌کنند. «جزیره‌ای دید چند فرسنگ درازا و پهنا و تاریکی از آن بیرون می‌آمد و خروش از آن جزیره برخاسته بود» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۴۵۷). حاکم این جزیره، مهکال دیو است. پریان از دیوها به اسکندر شکایت می‌برند که «فرزندان ما را می‌گیرند و می‌برند و ما با ایشان برنیاپیم» (همان: ۴۵۴). پس اسکندر به جزیره مهکال لشکر می‌کشد و در نبردهای سخت با دلاوری بوران‌دخت و یاری پیران دانا یعنی الیاس و خضر، دیوان را درهم می‌شکند (همان: ۴۷۴-۴۷۵).

در نقطه مقابل این موانع، کسانی نیز به کمک اسکندر می‌آیند؛ از جمله حاجب اسکندر به نام تقیطون، در رفتن به دریا و دیدن مردمان آبی خطر می‌کند و همراه اسکندر می‌رود (همان: ۵۸۰). و سطلامیس، امیر لشکر اسکندر در جنگ با بوران‌دخت در قلعه استخر است: «سطلامیس او را بدید. گفت ای جوانمردان، اینک بوران‌دخت اسب می‌جوید. اگر سوار گردد کسی او را نتواند گرفت. پس با دویست مرد قصد او کرد» (همان، ج ۱: ۵۳۱). تلاش‌های او در مقابل بوران‌دخت بی‌اثر می‌ماند و بارها از بوران‌دخت شکست می‌خورد (همان: ۵۳۲، ۵۳۶-۵۳۷). فرهاد و سهراب نیز از امیران لشکر اسکندر هستند که در مبارزه با بوران‌دخت، یاری‌رسان اویند (همان: ۴۷۶).

در میان خیل حامیان قهرمان، اسب جایگاه ویژه‌ای دارد و غالباً در موقعیت‌های دشوار به کمک قهرمان می‌شتابد. به عنوان نمونه در هفت‌خان رستم، در خان اول رخس به هنگام خواب قهرمان، شیر مهاجم را می‌کشد (فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۲-۲۳). اما در داراب‌نامه، این اسب نه متعلق به قهرمان، بلکه متعلق به آنیمای او یعنی بوران‌دخت است. «[بوران‌دخت] بفرمود تا آن مرکبی که او را شهاد نام بود، بیاوردند که پدرش

داراب بر پشت آن اسپ بسیار مبارزت‌ها کرده بود و آن اسپ را مبارک داشتی و زین خدنگ و برگستوانی که خاصه به جهت همان مرکب بود، بر او کشیدند... و آن اسپش در زیر ران چون باد همی رفت» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۵۰).

این اسب وفادار، همانند رخس از صاحبش حمایت می‌کند و مهاجمان را از بوران‌دخت زخمی، دور می‌کند و یا می‌کشد (همان: ۲۴۵-۵۲۷). دیگر اسب بوران‌دخت نیز وفادار است و همه را شگفت‌زده می‌کند (همان: ج ۲: ۵۰-۵۳). اسب جیباوه نیز همانند اسب بوران‌دخت بسیار نیرومند است (همان: ۱۲۷ و ۱۳۳). سیمرغ نیز از حامیان اسکندر است و در بخش‌های پایانی سفر، هفت پر خود را به او می‌دهد تا در موقع نیاز از آن بهره برد (همان: ۵۷۸). اینکه سیمرغ پر خود را به عنوان نیرویی جادویی به اسکندر می‌دهد، بازگویی دیگری از اسطوره کهن حمایت سیمرغ از زال است (فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۷۲).

ملاقات با خدایانو و زن در نقش وسوسه‌گر

یکی از مهم‌ترین کهن‌الگوهای روان‌شناختی، کهن‌الگوی آنیماست که «بخش جنس مخالف در روان مرد است. تصویر جنس مخالف که مرد در ناهشیاری فردی و جمعی خود حمل می‌کند» (گرین، ۱۳۸۵: ۱۸۳). آنیما دارای دو چهره مثبت و منفی است. روبه‌رو شدن فرد با آنیما، مرحله مهم در فرآیند تفرد روانی است و کمپیل، روبه‌رو شدن با نیمه مثبت آنیما را ملاقات با خدایانو نامیده است. این بخش از سفر قهرمان، پس از جاده آزمون و فائق آمدن بر دشواری‌ها، پیش می‌آید. «با پشت سر گذاشتن تمام موانع و غول‌ها، به خان آخر می‌رسیم که معمولاً ازدواج جادویی روح قهرمان پیروز با خدایانو، ملکه جهان است» (کمپیل، ۱۳۹۲: ۱۱۶). این ملاقات و یا ازدواج در اغلب داستان‌ها در طول سفر و پیش از پایان موانع، اتفاق می‌افتد. نمونه این جابه‌جایی در الگو، ازدواج بوران‌دخت و اسکندر است که در مراحل آغازین سفر صورت می‌گیرد.

اصلی‌ترین و قوی‌ترین آنیمای اسکندر، بوران‌دخت نوه داراب و دختر داراست. «او را دختری بود سخت با جمال و کمال... و صورت سیاوخش^(۹) و فر هوشنگ داشت و در

۴۶ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و سوم، تابستان ۱۳۹۳
قوت و دلاوری به اسفندیار می ماند... این دختر... روشنگر نام داشت» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۴۶۷).

بوران دخت (روشنگر) لشکر پراکنده ایران را جمع می کند و با حمله و کمین های متعدد، سپاه اسکندر را به ستوه می آورد. در تمام نبردها، او به عنوان زورمندترین پهلوان ایرانی به میدان می آید و هر بار اسکندر از او می گریزد: «خویشتن را چون هزبر دمان در میان لشکر روم افکند و بانگ ده و دار و گیر برآمد و آن گرز دویست و پنجاه منی را کار فرمودن گرفت. اسکندر چون بدید که جفت موافق مهربان آمد، خویشتن را از میان لشکر بیرون انداخت و جان شیرین خود را از پیش بوران دخت به هزار حيله بیرون برد و سر خود گرفت» (همان: ۴۷۹ و ر.ک: ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۹۰، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۳۱ و...). مقاومت بوران دخت، در واقع مقاومت ناخودآگاه روان در برابر شناخته شدن توسط خودآگاه است. سرانجام بوران دخت دست از مبارزه برمی دارد و با اسکندر ازدواج می کند (همان، ج ۲: ۹۲). بوران دخت پس از ازدواج به آنیمای مثبت تبدیل می شود و از آنجا که در داراب نامه، اسکندر فردی ضعیف و بدون نیروی جنگاوری و حتی گاه ترسو و فاقد درایت است، ضعف های جسمانی و شخصیتی او را می پوشاند.

قهرمان، علاوه بر روبه رو شدن با نیمه روشن آنیما، با نیمه مخرب او نیز دیدار می کند. «من» ممکن است با این نیمه تاریک بجنگد و او را جذب کند یا از بین ببرد. اما گاه به او دل بسته می شود و در دام او می افتد؛ بنابراین لازم است که «از وسوسه های او گذر کند و در فضای اثیری پاک به پرواز درآید» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۱۲۹).

آنیمای منفی در سفر قهرمان، نمودی از زن وسوسه گرند. نیرومندترین آنیمای منفی اسکندر که به آنیمای مثبت تبدیل می شود، بوران دخت است. پس از او، جیباوه - دختر کیدآور هندی - مهم ترین آنیمای منفی داستان است که ویژگی ها، رفتار و نبردهای او برگرفته از خصوصیات بوران دخت در سیمای آنیمای منفی است. او دختری است که «در زیر کبودی آسمان بر پشت زمین و در هفت کشور عالم به نیکویی او هیچ کس نیست و به هنر چنان است که به مثل شیر ژبان است و به جمال خود چنان که به مبارزت و شجاعت، هیچ کس چون او ندیده است و مردان جهان را از کار او هیچ رنگی نیست» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۱۱۰). وی زنی حيله گر، زبان دان و جذاب است.

اسکندر شیفته او می‌شود، اما وی درخواست ازدواج با اسکندر را نمی‌پذیرد و تنها با یاری خدایانو است که اسکندر این بخش از سفر را با غلبه بر او یعنی نابودی زن وسوسه‌گر به پایان می‌رساند.

آشتی با پدر

آشتی با پدر در داستان اسکندر، قبل از شروع سفر و حتی پیش از بر تخت نشستن او اتفاق می‌افتد. فیلقوس برای اسکندر، پدری ترسناک است که همانند پدر واقعی کودک، مزاحم رابطه کودک و مادر است و ناهید از ترس او مجبور به ترک فرزند می‌شود. «وقتی که بچه به حدی بزرگ می‌شود که امنیت سینه مادر را پشت سر گذارد و رو سوی جهان بزرگسالان کند، از لحاظ روحی وارد حیطة پدر می‌شود. اکنون نقش‌ها پیچیده‌تر شده و عنصر رقابت هم پای به صحنه گذاشته است. پسر برای رسیدن به مقام اربابی جهان باید مقابل پدر بایستد» (کمپل، ۱۳۹۲: ۱۴۱). اسکندر نیز با ورود به دربار فیلقوس با آزار او روبه‌رو می‌شود و چندی بعد برای نجات جاننش، از دربار می‌گریزد. با وارد شدن ناهید به رابطه میان اسکندر و فیلقوس، آشتی اتفاق می‌افتد و اسکندر جانشین فیلقوس می‌شود و ارباب سرزمین شدن برای او بسیار زودتر از جایی که کمپل پیش‌بینی کرده است، رخ می‌دهد. همچنین اسکندر در طول سفر و در مقابل سایر حاکمان (نمودهای پدر) از جمله دارا، فور، کیدآور و ابکر جادو که پیشتر به آنها اشاره شد، اغلب پیروز می‌شود و گه‌گاه بین آنها صلح برقرار می‌گردد.

خدایگان

این بخش از سفر قهرمان، «الگوی موقعیتی الهی است که قهرمان انسانی پس از گذشتن از آخرین وحشت‌های جهل به آن می‌رسد» (همان: ۱۵۶). ورود افسانه‌های متعدد در داستان اسکندر، از او سیمایی پیامبرگونه آفریده است و این افراط تا به آنجا پیش می‌رود که او را یکی از پیامبران الهی به حساب می‌آورند و اغلب با ذوالقرنین یکی می‌دانند^(۱۰). یکسانی او با ذوالقرنین، در داراب‌نامه هم ذکر شده است: «من اندر کتاب‌ها خوانده‌ام که مردی بیرون آید و بر وی لشکر بسیار گرد گردد، در هندوستان درآید و

۴۸ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و سوم، تابستان ۱۳۹۳
همه هندوستان را بگیرد و دو بار گرد جهان برگردد و او را ذوالقرنین خوانند و اندر لشکر او هزار و دویست و پنجاه حکیم بود و چهل پیغامبر بود و در روزگار او بی‌وقت، ماه و آفتاب بگیرد و آن، معجزات او بود. من چون آن را بدیدم، مرا یقین گشت که اسکندر، پیغامبر است» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۲۱۷-۲۱۸).

پیامبری اسکندر طبق الگوی یادشده، همان خدایگان شدن است که انسان به مرتبه و موقعیتی الهی دست می‌یابد. پیامبر، والاترین پیر داناست که با اتصال به منبعی ماورایی می‌تواند دیگران را راهنمایی کند و اسکندر با رسیدن به این مرحله، به «خود» یا تمامیت روانی دست می‌یابد و بین خودآگاه و ناخودآگاه روان او تعادل پدید می‌آید.

برکت نهایی

برکت نهایی سفر، با هدف آغازین آن رابطه نزدیکی دارد. قهرمان برای رسیدن به ارزشی والا یا امری جادویی یا نجات کسی، پای در راهی طولانی و دشوار می‌گذارد و با رسیدن به هدف خود (برکت نهایی)، به پایان سفر نزدیک می‌شود. «اسطوره یگانه هنگامی تمام می‌شود که قهرمان با سعی و تلاش جادوی سخن حکیمانه، پشم طلایی و یا شاهزاده خانم خفته را به ملک بشری بازگرداند، یعنی جایی که این برکت می‌تواند به تجدید حیات جامعه کمک کند» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۲۰۳).

سفر اسکندر دو هدف دارد: اول جهانگردی و دیدن شگفتی‌ها؛ اسکندر می‌گوید: «مرا شاهی به کار نیست که من به گرد جهان خواهم گشتن تا از عجایب چه ببینم» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۹۳). او در دستیابی به این هدف موفق است. وی سال‌های بسیار، در مناطق مختلف جهان جست‌وجو می‌کند و عجایب و غرایب هر جا را می‌بیند و از آنها، نمونه‌هایی را با خود می‌آورد: «گفت این مرد که می‌آید اسکندر است. از راه هندوستان از روضه آدم بدین سو آمده است و همه جهان را قهر کرده است و از دیوان، چندین را در بند کرده است و پریان را و جادوان را با خود همی‌برد و سگساران و گلیم‌گوشان و از هر جنس آدمی با وی‌اند» (همان: ۵۰۵).

هدف دوم سفر اسکندر، دستیابی به آب حیات است. «آب، نماد زندگی است. آب حیات که در ظلمات مکشوف می‌شود و دوباره زنده می‌کند» (شوالیه، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۷) و

عمر جاودانه می‌بخشد. با وجود آنکه ارسطاطالیس پیش‌بینی می‌کند که اسکندر از نوشیدن آب حیات بازمی‌ماند، اما اسکندر با مدد از خضر به جست‌وجوی آن برمی‌خیزد: «به خضر گفت: مقدم این لشکر تو باش تا باشد که از برکت تو آب زندگانی بیابیم» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۵۸۶).

تلاش اسکندر برای رسیدن به زندگی جاودانه، تجلی آرزوی نوع بشر برای غلبه بر مرگ و نابودی است. اما رسیدن به این آرزو برای اسکندر مقدر نشده است: «فرشته‌ای آواز داد که ای اسکندر رنج بیهوده مبر... که این کار به روزی است، نه به رنج و سپاه. اسکندر بسیار نومید شد و بازگشت و می‌رفت از آنجا» (همان: ۵۹۱). ناکامی اسکندر در رسیدن به جادوانگی، مرگ را که سرنوشت محتوم آدمی است، برای او در پی دارد: «اسکندر به بیت‌المقدس روی نهاد و در راه بیماری نزع بدو روی آورد و در حالت نزع افتاد. گفت ای یاران آب زندگانی طلب کردم و نیافتم. این همه کارها کردم تا مرگ از خویشتن بازدارم، نتوانستم... تا خلقان عالم بدانند که از مرگ هیچ‌کس نرسته است و نیز نخواهد رست» (همان: ۵۹۵).

بازگشت

سومین و آخرین بخش سفر قهرمان، بازگشت نام دارد و شامل چندین مرحله به شرح زیر است:

امتناع از بازگشت و فرار جادویی

سفر قهرمان در مرحله بازگشت، حالت معکوس پیدا می‌کند و «پس از نفوذ در منشأ و با دریافت فضل و برکت... جست‌وجوی قهرمان به پایان می‌رسد. اکنون این ماجراجو با غنیمت خود که می‌تواند زندگی را متحول کند، باید بازگردد. ولی بارها و بارها قهرمانان از انجام این مسئولیت سر باز زده‌اند» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۲۰۳). سفر دریایی اسکندر نه سال طول می‌کشد و با رسیدن به ساحل یمن، «همه سجده شکر آوردند مر خدای را عزوجل و شادی کردند که از چنان دریای بی‌پایان بیرون آمدند و هر چه جوانان بودند، همه ریش‌ها سپید کرده بودند و بچگان همه ریش برآورده بودند» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۵۰۷). همراهان گمان می‌برند سفر پایان یافته است، اما اسکندر از بازگشت سر باز می‌زند و به

سوی سرزمین مغرب می‌رود و ایرانیان به همراه بوران‌دخت، به خواست اسکندر به ایران بازمیگردند. مرحله عبور از آستان بازگشت، در سفر اسکندر وجود ندارد، زیرا او پیش از پایان سفر و بازگشت به روم (قبل از گذار کامل از ناخودآگاه به بخش خودآگاه) از دنیا می‌رود.

یکی دیگر از مراحل سفر قهرمان، فرار جادویی است. «اگر قهرمان برخلاف میل نگهبان، گنج غنیمتی را به چنگ آورد و یا اگر خدایان و دیوها راضی به بازگشت قهرمان نباشند، آنگاه آخرین مرحله چرخه اسطوره‌ای تبدیل به تعقیب و گریزی نشاط‌آور و اغلب خنده‌دار می‌شود» (کمپیل، ۱۳۹۲: ۲۰۶). این مرحله از الگو در سفر اسکندر وجود ندارد. دیدن شگفتی‌ها، امری نیست که خدایان از رسیدن به آن آشفته شوند و در مسیر بازگشت او مانع‌تراشی کنند. همچنین اسکندر از نوشیدن آب حیات محروم می‌شود و به برکت نهایی مورد نظر نمی‌رسد، تا واکنش منفی خدایان را در پی داشته باشد.

دست نجات از خارج

در پی امتناع قهرمان از بازگشت، «ممکن است برای بازگرداندن قهرمان از سفر ماورایی‌اش، نیاز به کمک از خارج باشد. یا به بیانی دیگر ممکن است دنیا مجبور شود به دنبالش بیاید و او را با خود ببرد. چون ترک سعادت آن مسکن عمیق و ماورایی، برای بازگشت به حالت بیداری... چندان ساده نیست» (همان: ۲۱۵). خودداری اسکندر از اتمام سفر، حتی فرشتگان را نیز مجبور به دخالت می‌کند. در سفر به زیر دریا و دیدن مردمان آبی، فرشته‌ای او را سرزنش می‌کند که «ای اسکندر از مشرق تا به مغرب خشکی زمین را گرفتی، بس نبود که آهنگ دریا کردی؟» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۵۸). این فرشته او را به میان لشکرش باز می‌گرداند؛ اما اسکندر به سفر ادامه می‌دهد و در سرزمین ظلمات، فرشته‌ای دیگر بر او ظاهر می‌شود و به او می‌گوید: «ای اسکندر عجایب‌ها که تو دیدی، هیچ آدمی ندیده است و بدان که خدای تعالی را عجایب و قدرت بسیار است و تو آن را نتوانی دیدن» (همان: ۵۸۵). این فرشته او را نزد یارانش باز می‌گرداند و اندکی بعد از آن، سفر اسکندر رو به پایان می‌رود.

ارباب دو جهان و رها در زندگی

با دستیابی قهرمان به اکسیر و بازگشت به وطن، او بر دو جهان خودآگاه و ناخودآگاه یا دو جهان مادی و ماورایی مسلط می‌شود. «هنر ارباب دو جهان، آزادی عبور و مرور در دو بخش آن است. حرکت از سوی تجلیات زمان به سوی اعماق سبب‌ساز و بازگشت از آن» (کمپیل، ۱۳۹۲: ۲۳۷). با کشورگشایی‌های اسکندر، بیشتر جهان زیر فرمان او درمی‌آید. او حتی بر عناصر و حیوانات نیز حکم می‌راند: «خضر و الیاس گفتند: ای اسکندر تو دل مشغول مدار که خدای تعالی آب و آتش و باد و همه ددگان بیابان را در فرمان تو کرده است تا هر که تو را طاعت ندارد، اینها را برگماری تا همه را هلاک کنند... آنگاه اسکندر رحلت کرد به سوی بیت‌المقدس. چون در بیابان بیت‌المقدس فرود آمد، شیران و پلنگان و ددگان به دیدن او آمدند. هر یکی چند کوهی و هر یکی بر اسکندر آفرین کردند به زبان فصیح و گفتند ای ملک، تو سلیمان ثانی‌ای و آمده‌ای که خدای، ما را فرمان‌بردار تو گرداند، تا هر گاه خواهی با دشمنان تو حرب کنیم» (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۵۹).

وی همچنین به دیدار فرشتگان و جهان آنها می‌رسد و با آنها به گفت‌وگو می‌نشیند (همان: ۵۸۵). با این حال مجال آن را نمی‌یابد تا از دستاورد سفر خود در زندگی بهره‌برد و پیش از آنکه از این سفر طولانی به وطن برسد، از دنیا می‌رود و پیش از مرگ وصیت می‌کند تا «مر او را تابوتی ساختند از زر سرخ و گفتم چون مرا حالی باشد، مرا درین تابوت نهید و پهلوهایی تابوت را سوراخ‌سازید و هر دو دست مرا از آن سوراخ‌ها بیرون آرید... مقصود وی آن بود که پادشاهی دنیا من داشتم و گنج و خزاین جهان مرا بود. چون از دنیا برفتم، با خود چه بردم به جز دست تهی؟» (همان: ۵۹۵-۵۹۷).

نتیجه‌گیری

سفر پرماجرایی اسکندر به روایت طرسوسی که از روم آغاز می‌شود و در سرزمین‌های بسیاری چون ایران، هند، یمن و... ادامه می‌یابد، بر کهن‌الگوی سفر قهرمان «جوزف کمپیل» تطبیق می‌کند و از این رهگذر می‌توان به خوانش و درکی نوین از این سفر دست یافت و به وضوح نشان داد که داستان این کشورگشایی که یک سلسله حوادث

۵۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و سوم، تابستان ۱۳۹۳

تاریخی بوده است، چگونه از همان آغاز و در فرهنگ‌ها، زمان‌ها و منابع متفاوت با عناصر قصه و افسانه درآمیخته است. به خصوص طرسوسی به عنوان قصه‌پردازی ماهر، شرح ماجرا را به گونه‌ای بازگو کرده که بیش از تاریخ، رنگ اسطوره و افسانه به خود گرفته و تا حد بسیار زیاد بر مراحل و اجزای الگوی سفر قهرمان در چارچوب جهانی منطبق شده است.

مطابق روایت داراب‌نامه، اسکندر دعوت پیک (ارسطاطالیس) را برای شروع سفر می‌پذیرد و سفری طولانی را آغاز می‌کند، در ابتدای سفر بر دارا (نگهبان آستان نخستین) غلبه می‌کند، اما با مقاومت سرسختانه بوران‌دخت مواجه می‌شود. هر چند بوران‌دخت (زن وسوسه‌گر) به مقابله با اسکندر برمی‌خیزد و بارها او را شکست می‌دهد و بسیاری از سپاهیان او را می‌کشد، سرانجام با وی یگانه می‌شود و این دو با یکدیگر ازدواج می‌کنند و اسکندر با کمک بوران‌دخت (خدابانو) بر دشمنان متعدد (جاده‌آزمون) غلبه می‌کند. با این حال وی در رسیدن به آب حیات (برکت نهایی سفر) موفق نیست. با تکمیل فرآیند فردیت اسکندر و رسیدن به مرحله‌ی خدایگون شدن، وی به مقام پیامبری می‌رسد و او را ذوالقرنین می‌نامند. اسکندر با این موهبت الهی و موقعیت خاصی که کسب کرده است، به گرد جهان می‌گردد و سرزمین‌های بسیاری را فتح می‌کند و با عجایب بی‌شماری روبه‌رو می‌شود و سرانجام فرشتگان را نیز مشاهده می‌کند و بر حیوانات حاکم گشته، ارباب دو جهان می‌شود. با این حال با مرگ او و ناتمام ماندن سفر، بخش عبور از آستان بازگشت در سفر او اتفاق نمی‌افتد.

پی‌نوشت

۱- کهن‌الگو، معادل فارسی آرکی‌تایپ است. این اصطلاح به صورت مثالی، صور ازلی، سنخ‌های باستانی و نمونه‌های ازلی نیز ترجمه شده است (کهنمویی‌پور و دیگران، ۱۳۸۱: ۵۸؛ شمیسا، ۱۳۹۰: ۲۷۰). کهن‌الگو «در نقد ادبی... به طرح‌های روایی تکراری، الگوهای وقایع داستان، نوع شخصیت‌ها، مضمون‌ها و تصاویری دلالت می‌کند که در آثار مختلف قابل تشخیص است» (آبرامز، ۱۳۸۶: ۲۲).

۲- اوتو رنک، نویسنده و منتقد معاصر امریکایی (روتون، ۱۳۷۸: ۱۱۴).

۳- در منابع ایرانی درباره نژاد و اصالت اسکندر، روایات مختلفی وجود دارد. او را گاه یونانی دانسته‌اند: «فیلقوس، پدر اسکندر یونانی از مردم مقدونیه یونان بود» (طبری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۸۹). در مواردی او دارای پدری ایرانی است: «بعضی مطلعان اخبار سلف گفته‌اند... دارای بزرگ، مادر اسکندر را به زنی گرفته بود و او دختر پادشاه روم بود» (همان: ۴۹۰-۴۹۱). در پاره‌ای روایات به روم منتسب است: «بعضی گفته‌اند که به روزگار دارای بزرگ، شاه روم به وی خراج می‌داد و او بمرد و اسکندر شاه روم شد» (همان: ۴۹۲). روایت طرسوسی از زندگی اسکندر با روایت دوم یکسان است (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۴۰۰).

۴- در اساطیر، نمونه‌های بسیاری از پرورش قهرمان به وسیله حیوانات وجود دارد؛ آتلانتا، زن شکارچی در اساطیر یونانی را خرسی پرورش می‌دهد (دیکسون، ۱۳۸۵: ۱۱). پاریس، از قهرمانان جنگ تروا نیز توسط ماده خرسی شیر داده می‌شود (بهار، ۱۳۷۴: ۵۶). ایندیره، از خدایان باستانی هندیان، با شیر گاوی پرورش می‌یابد و سیمرغ، زال را می‌پرورد (همان: ۳۸). فریدون از شیر گاوی به نام «برمایه» تغذیه می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۶۳) و ...

۵- روشنگر در دارابنامه به دلیل موی پشت لب، بوران دخت نامیده شده است (طرسوسی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۴۶۷). در تاریخ، پوران دخت، نام دختر خسرو پرویز است که «زنی عاقل و عادل و نیکو سیرت بود و چون پادشاه شد، یک سال خراج از مردم بیفگند و در میان رعایا طریق عدل گسترد و مدت ملک او یک سال و چهار ماه بود» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۱۰). کوتاهی حکومت او با زمان اندک فرمانروایی بوران دخت در دارابنامه سنجیدنی است.

۶- خود یا خویشتن، مبهم‌ترین کهن‌الگوی روان‌شناختی است که «فرانمود کلیت و تمامیت انسان، یعنی تمامی محتویات هشیار و ناهشیار اوست... یونگ اذعان دارد که اندیشه «خویشتن» را هنوز از لحاظ علمی ثابت نکرده‌اند و بیشتر در حکم فرضیه سودمندی است و واقعیات تجربی و تاریخی آن را تأیید می‌کند» (مورنو، ۱۳۸۴: ۷۶).

۷- در متون حماسی، نمونه‌های زیادی از جادوگری را می‌توان مشاهده کرد، از جمله در گرشاسب‌نامه:

به افسون‌گری بر سر تیغ کوه	شدند از پس پشت ایران گروه
همی مار کردند پیران رها	نمودند از ابر اندرون اژدها

(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۳۸۴)

- ۵۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و سوم، تابستان ۱۳۹۳
- فریدون برای آزمودن پسرانش به شکل اژدهایی سهمگین بر سر راه آنان ظاهر می‌شود و میزان توانایی هر کدام را می‌سنجد (فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۰۴).
- ۸- هر چند وجود عجایب و غرایب از مختصات حماسه است (شمیسا، ۱۳۸۹: ۷۴-۸۵)، عجایب‌نامه‌ها خود گونه‌ای از ادبیات فانتزی هستند (حری، ۱۳۹۰: ۱۴۴) که شامل مواردی چون مردمان عجیب‌الخلقه، حیوانات شگفت‌انگیز، گیاهان غول‌پیکر، مکان‌های اسرارآمیز و نظایر آن هستند.
- ۹- برخی محققان، سیاوش را به دلیل داشتن فرّ و زیبایی خارق‌العاده، نخستین انسان شاهنامه شمرده‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۰۱-۱۰۳).
- ۱۰- گروهی از تاریخ‌نویسان و داستان‌پردازان معتقدند که ذوالقرنین که در آیه ۸۶ سوره کهف از او یاد شده است، همان اسکندر است (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۵۶؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۷۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۲۷؛ ابن ابی برکات، ۱۳۸۹: ۴۶-۴۷). اما علامه طباطبایی با توجه به شخصیت منفی اسکندر در تاریخ، این نظر را ردّ کرده و کوروش را به دلیل احسان، دادگستری، یکتاپرستی او و نیز ستایش از وی در تورات، همان ذوالقرنین دانسته است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱۳: ۵۳۶-۵۴۰). در تفسیر نمونه نیز این نظر مورد تأیید قرار گرفته است (مکارم شیرازی، ۱۳۶۲، ج ۱۲: ۵۴۴-۵۵۱). همچنین ابوالکلام آزاد در کتابی مستقل در باب انطباق ذوالقرنین بر کوروش به تفصیل سخن گفته‌اند (آزاد، ۱۳۸۹: ۱۶۷ به بعد) و نیز ر.ک: (همان: مقدمه مترجم: ۱۴ به بعد).

منابع

- آبرامز، مایر هوارد (۱۳۸۶) فرهنگ‌واره اصطلاحات ادبی، ترجمه سیامک بابایی، تهران، جنگل، جاودانه.
- آزاد، ابوالکلام (۱۳۸۹) کوروش کبیر، ذوالقرنین، ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، چاپ چهاردهم، تهران، علم.
- ابن ابی برکات، عبدالکافی (۱۳۸۹) اسکندرنامه، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، تهران، چشمه.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۳) تاریخ کامل، ترجمه سید محمدحسین روحانی، جلد ۱، چاپ سوم، تهران، اساطیر.
- ابن بلخی (۱۳۸۵) فارسنامه، تصحیح گای لیسترانج و رینولد نیکلسون، تهران، اساطیر.
- اسدی توسی، ابونصر (۱۳۸۹) گرشاسب‌نامه، تصحیح حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۴) جستاری چند در فرهنگ ایران، چاپ دوم، تهران، فکر روز.
- پالمر، مایکل (۱۳۸۸) فروید، یونگ و دین، ترجمه محمد دهگان پور و غلامرضا محمودی، تهران، رشد.
- پراپ، ولادیمیر (۱۳۸۶) ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران، توس.
- ثعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸) غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نقره.
- حری، ابوالفضل (۱۳۹۰) «عجایب‌نامه‌ها به منزله ادبیات وهمناک»، نقد ادبی، سال ۴، شماره ۱۵، صص ۱۳۷-۱۶۴.
- حسینی، مریم و نسرین شکیبی ممتاز (۱۳۹۱) «سفر قهرمان در داستان حمام بادگرد بر اساس شیوه تحلیل کمپیل و یونگ»، ادب‌پژوهی، شماره ۲۲، صص ۳۳-۶۳.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲) گل‌رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، مرکز.
- دادگی، فرنیغ (۱۳۶۹) بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، تهران، توس.
- دیکسون - کندی، مایک (۱۳۸۵) دانش‌نامه اساطیر یونان و روم، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، طهوری.
- رشنوزاده، بابک (۱۳۸۳) «ابوطاهر طرسوسی»، دانش‌نامه ادب فارسی (ادب فارسی در آناتولی و بالکان) به سرپرستی حسن انوشه، جلد ۶، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- روتون، ک.ک (۱۳۷۸) اسطوره، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران، مرکز.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹) انواع ادبی، ویرایش چهارم، چاپ چهارم، تهران، میترا.
- (۱۳۹۰) بیان، ویرایش چهارم، تهران، میترا.
- شوالیه، ژان و آلن گبران (۱۳۸۸) فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق سودابه فضائلی، جلد ۱ و ۵، تهران، جیحون.
- طاهری، محمد و حمید آقاجانی (۱۳۹۲) «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و

- کمبل در هفت خان رستم»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۳۲، صص ۱۶۹-۱۹۷.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۷) تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، جلد ۱۳، چاپ بیست و پنجم، قم، اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۳) تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۲، چاپ ششم، تهران، اساطیر.
- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۵۶) داراب‌نامه، تصحیح و مقدمه ذبیح‌الله صفا، جلد ۱ و ۲، تهران، نشر و ترجمه کتاب.
- عرفان‌منش، یوسف (۱۳۸۹) کوروش و بازیابی هویت ملی، چاپ دوم، تهران، فرهنگ مکتوب.
- فرای، نورتروپ (۱۳۷۷) تحلیل نقد، ترجمه صالح حسینی، تهران، نیلوفر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸) شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، جلد ۱ و ۲، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- قربان صباغ، محمودرضا (۱۳۹۲) «بررسی ساختار هفت‌خان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان»، جستارهای ادبی، سال ۴۶، شماره ۱۸۰، صص ۲۷-۵۶.
- کمپبل، جوزف (۱۳۷۷) قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
- (۱۳۹۲) قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسروپناه، چاپ پنجم، مشهد، گل آفتاب.
- کهنمویی‌پور، ژاله و دیگران (۱۳۸۱) فرهنگ توصیفی نقد ادبی، تهران، دانشگاه تهران.
- گرین، ویلفرد و دیگران (۱۳۸۵) مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ چهارم، تهران، نیلوفر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۲) تفسیر نمونه، با همکاری جمعی از نویسندگان، جلد ۱۲، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مورنو، آنتونیو (۱۳۸۴) یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، چاپ سوم، تهران، مرکز.
- وارنر، رکس (۱۳۸۷) دانش‌نامه اساطیر جهان، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، چاپ سوم، تهران، اسطوره.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۶۸) چهار صورت مثالی، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- (۱۳۷۷) پاسخ به ایوب، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، جامی.
- (۱۳۷۸) انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران، جامی.